

میگذرانیدند لاجرم از فایست هول و هراس چندان خلق در خندق ریختند که از اسپ و مرد مالا مال شد و تا نزدیک طاق دروازه بر بالای یکدیگر افتاده مرده بودند و در تمام آن راه چندان خلابی بر یکدیگر ریخته تلف شدند که اگر کسی را بگذرت گذار میسر میشد پیاده بر بالای افتادگان می گذشت *

• نظم •

* چه بر مرد اسپ و چه بر اسپ مرد *

* بد افتاده هر جای پر خون و گرد *

* همه دل خدنگ و همه مغز چاک *

* همه جامه خون و همه کام خالک *

* یکی درع در بر سراز گرز پست *

* یکی بی سو افتاده خنجر بدست *

فوجی از لشکر منصور بغارت اردری ایشان که بخیال فاسد از

شهر بیرون زده^(۱) بودند مبادرت نمودند و هر چه یافتند

تاراج کردند • نظم •

* مسوا پرده و خیمه و خواسته *

* سلاح و ستوران آراسته *

* همه گرد کردند از اندازه بیش *

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعضی بجای - زده -

(رفته) است •

• جدا هر کسی برده از بهر خویش •

و گروهی از بهادران و انبوهی از دلوران روی چادک
بتسخیر شهر آوردند و در همان روز شنبه یازدهم ربیع الاول
هذه (ثلاث و ثمانمائة) شهر را به نیروی دولت قاهره مسخر
گردانیدند •

• نظم •

• وزان پس بغارت نهسانند روی •

• فتادند در شهر و بازار و کوی •

• برافروخت گوئی بجنّت سعیر •

• چه حور و چه ولدان که گشتند اسیر •

• بشهر اندرون اسپ و استر نمافد •

• سپه هرچه از چارپا بد براند •

• نهان و آشکار آنچه در شهر بود •

• سراسر بتاراج بردند زود •

• چه از زر چه از دینه هفت رنگ •

• ز آرایش بزم و از ساز جنگ •

• بسی جامه و زیور پر بها •

• پر از گوهر قیمتی درجها •

• ز زربنه آلات و سیمین ظروف •

• نه چندانکه یابد بران کس و قوف •

• ز نقد و ز اجناس و هرگونه چیز •

* که باشد بنزد یک مردم عزیز *

گفتار در جنگ قلعه حلب و فتح آن

چون شدون و تمورناش از صدمه پرخاش بهادران لشکر منصور بشهر گریختند از بیم جان روان بقلعه درآمدند و چه قلعه کوهی معمول از سنگ خارا سر باوج قبه خضراء کشیدند و در دامش خندقی بعرض سی گز پر آب با آب رسانیدند چنانکه اجراء کشتی بران آب اگر خواستندی متمشی کشتی *

* نظم *

* زبالاش گفتی که در ژرف چاه *

* فلک چشمه و چشم ماهی است ماه *

* بسالی شدی مرغ ازو بر فراز *

* بماهی رسیدی سوی زیر باز *

و خاک ریز قلعه ازین خندق تا بدیوار حصار مقدار صد گز به تخمین و بنوعی گند و تیز ساخته و پوداخته که پیاده را معود بران اصلا میسر نشدی شدون و تمورناش پشت استظهار بحصانت و محکمی حصار باز گذاشتند و رأیت نمود و اسفکبار دگر بار برافراشتند و اهل قلعه بجوش و خروش در آمده بهارو و بوجها تاختند و غریونقاره و کوس در عالم انداختند فقط بازار از ه ط ف دست نچلد بر کشادند و رعد اندازی

• آغاز نهادند •

• نظم •

• ز کین ابروی شامیان چین گرفت •

• سرِ باره از نیزه پر چین گرفت •

• بپوشید باران سنگ آفتاب •

• ز پیکان فرو ریخت پرّ عقاب •

صاحب قران گیتی ستان بسعادت و اقبال بشهر در آمد و در

برابر قلعه نزول عظمت و جلال فرموده بر مسند سلطنت

و فرمان روانی متمکن شد و حکم واجب الامتثال بصدور

پیوست تا عساکر گردون مآثر پیرامون خندق فرود آمدند

و بزخم غیر هیبت هفیر نگذاشتند که کس را از مخالفان مجال

آن شود که سر از برج و باره بیرون توانند کرد • • نظم •

• شد از گرد ره شست ^(۱) گردان گره •

• دهان کرده سونارها بر زره •

• ز زانغ کمان گشته پرّان عقاب •

• دل دشمنان دیده شد غیر خواب •

و بر حسب فرمان قضا جریان نقبچیان چیره دست بدازوی

قوت و توان حوالی خندق را غربال مثال سوراخ کردند

و باستظهار دولت قاهره پایدار و حمایت جمعی از بهادران

(۱) در جمیع نسخ موجوده - قصه است - بصاد است و آن

جلادت آثار بعد از آب خندق بگذشتند و بکار مشغول شدند *

• بیت •

کمر سعی بسته پیشه وران • بکشادند زخم تیشه وران
 و دران حال پنج دلاور از سر جان برخاسته بهای تهور از
 دروازه قلعه بیرون آمدند و حزم را مرعی داشته سرطناهی
 که در بالای حصار بدست مردم بود بر میان خود بستند تا
 در تندی خاک ریز بزیر آمدن و بر آمدن بی وهم توانند
 و تیغ کین از نیام انتقام بر آورده بسوی نقب شتافتند
 بهادران لشکر منصور که با نقبچیان بودند از نقب بیرون
 آمدند و همه را بزخم تیر بینداختند •

• نظم •

• دو خم کمان کاف و زه دال شد •

• خدنگش عقاب سبک بال شد •

• بهر کس که مفار او می رسد •

• روان مرغ جانش ز تن می پرید •

اهل قلعه از سهم آن دست برد چون بید بلرزیدند و ایشان را
 بطناب بالا کشیدند و بعد از آن کس را یارا نبود که از سوراخ
 برجها نگاه کنند تا به بیرون آمدن چه رسد و همگان را یقین
 گشت که کار این دولت روز افزون امریست آسمانی و حاصل
 ستیزه و عناد با آن خسارت است و پشیمانی حضرت صاحب
 قران کس را برسالت پیش ایشان فرستاد با مکتوبی

مضمونش آنکه نایب ملک منان - جل سلطانه - جهان را
 مسخر فرمان ما کرده است و عنایت ازلی بقدرت کم یزلی
 ممالک عالم را بقبضه اقتدار ما سپرده نه حصانت قلعه
 و حصار لشکر ما را مانع میشود و نه کثرت سپاه و اسباب
 نکابت خشم ما را دافع اگر بر جان خود رحم کنید شما را
 به بود و اگر نه در خون خود و اهل و عیال سعی کرده باشید
 و وزر و وبال آن اندرخته اهل قلعه را چون چاره نبود
 ضرورت دامن گرفت و دست قضا گریبان شدون و تمورتاش
 با سادات و قضات و ائمه و اشراف ممالک کلید قلعه و مفتاح
 خزاین برداشته دروازه باز کردند و با اقدام اضطرار و انکسار
 بدرگاه عالم پناه آمده روی عجز و مذلت بر خاک نهادند
 و بر لیغ مطاع واجب الاتباع بنفاد پیوسته شدون و تمورتاش
 و قریب هزار نفر را از سرداران و لشکریان که با ایشان در
 قلعه بودند بر قومانات قسمت کرده متعید ساختند و چون قلعه
 با آن حصانت و منانت از جلالت و نیز جنگی بهادران فتح
 آیین خجالت یافت بعضی کنگرهای آن بمیتین قهر کفده
 چون سر خجالت زدگان در پیش افتاد و رای عدوبند جهان
 کشای ایسن بوغا و وات دار را که در قلعه گرفته بودند بمصر
 پیش پسر برقوق فرستاد و پیغام داد که شدون و تمورتاش
 در دست بندگان ما اسیرند و خلاص ایشان موقوف برسیدن

اتلمش است باین جانب او را بزودی بفرست تا از سرِ خون
اسیران درگذشته ایشان را آزاد کنیم و بگذاریم و او را
بموعدهی معین بَلْجَارُ فرموده بتعجیل روان ساخت و بقصد
تفرج و احتیاط بقاعه درآمد و بعد از دو روز بیرون فرمود
و امیر جهان‌شاه بر دروازه قلعه نشسته بضبط اموال مشغول
شد و از غذای قلعه که مالا مال بود از خزاین قدیم که سلاطین
بروزگار ادخار نموده بودند و از کواچیم اموال و اسباب جدید
که اهل شهر درین مدت آنجا کشیده بودند چندان نقد و جنس
بتحت ضبط نواب کامیاب درآمد که از حیز شمار و حساب
بیرون بود و چنانچه از هم ملوک و شیم پادشاهانه زیبد •

* بیت *

که جهان راه نیغ بستانند • بسر تازیانه بخش کنند
مجموع آن غذای باصراء و لشکریان ارزانی داشت
و اغرق^(۱) و ائقال را با خزاین و اموال در قلعه حلب گذاشت
و سید عزالدین ملک هزارگری و شاه شاهان که والی سیستان
بود و موسی توی^(۲) بوغا و سلطان محمود و پسر بیان نمود
آقبوغا و سلطان ملک و مراد قوچین و پاینده جوهره و شیخ عمر
نواجی را بضبط و محافظت قلعه نامزد فرمود و بعد از پانزده

(۱) در بعض نسخه بجای - اغرق - (اوری) است (۲) چنین است

در اکثر نسخه و در بعض نسخه بجای - توی - (طغا) دیده شد •

روز توقف در آنجا روی عزم خسروانه بتسخیر دیگر بلاد هام
 آورد و من الله العون و التأيید انه ولی حمید * .
 گفتار در تسخیر شهر و قلعه حمی و ذکر فتح حصص
 حضرت صاحبقران دران اوان که اردوی کیهان پری بظاهر
 حلب نشسته بود امیرزاده پیرمحمد عمرشیمخ و امیرزاده
 ابابکر و امیر سلیمان شاه و امیر سونجک و دیگر امراء برسم
 منفیای بایلغار بجانب حمی نرسند و ایشان چون بانجا
 رسیدند حصار شهر به نیروی در امت قاهره بکشادند اما فتح
 قلعه اندرون شهر بواسطه آنکه بغایت حصین و مستحکم بود
 در توقف افتاد و چون رای کشورگشای عالم آرای از تمام
 قضیه حلب بر حسب دلخواه دولت خواهان فراغ یافت
 رایت فتح آیت در ظل حمایت تایید الهی بصوب حمی
 روان شد و در اثناء راه سه چهار قلعه که دران حوالی
 و نواحی بود بصدقه جلالت عساکر گردون مآثر مجموع
 مسخر گشت و چون چتر فرقد فرسای سایه وصول بران دیار
 انداخت و اهل قلعه حمی از بالای حصار شکوه شوکت
 و کثرت معسکر ظفر پناه از دور مشاهده کردند بغیر از اطاعت
 و انقیاد چاره ندیدند و از سر ضرورت هر چه دست ممکنست
 ایشان بدان میرسید از پیشکش و تبرکات برداشتند و بیای
 ضراعت و خضوع از قلعه بیرون آمده پناه بشاهزادگان و اموان

که پیشتر آمده بودند بردند و ایشان را شفیع ساخته امان
 خواستند مراحم پادشاهانه از خون ایشان درگذشت
 و مجموع فتاوی و فتوحات آن دیار بشاهزادگان و امراء مذکور
 ارزانی داشت و مدت بیست روز در آنجا توقف فرمود تا
 لشکر در عین رفاهیت بفرات استراحت نمود و چهارپایان
 از تعب سیر بیابانی برآسودند و در آن مدت دیوان خانه
 جهت نزول آنحضرت بناکرده با تمام پیوست و شاهزادگان
 'راء و ارکان دولت نیز از برای خود خاها پرداختند

* بیت *

* بیک دو هفته که اردو مقیم گشت آنجا *

* شد آن مقام چو شهری پر از مقام و بذا *

آزان امراء بر حسب تدبیر خویش مصلحتی اندیشیدند
 بزعرض همایون رسانیدند که لشکر منصور قریب دو سال
 است که در سفرند و پیوسته تا غایت راه پیموده اند یا در
 بل مخالفان در حرب و ضرب بوده و دشمنان با سپاه بسیار
 میان آسوده در خانهای خود نشسته اند اگر رای عالی
 بداند از اینجا بساحل دریای طرابلس کشیم و این زمستان
 ربان در آنجا استراحت نمسایند و چهارپایان بیاسایند
 بل بهار از سرفوت و اقتدار روی توجه بقلع و قمع دشمنان
 هم نقد این تدبیر هر چند در نظر صیرغمی خرد که ناقد بست

بصیر سره می نمود اما بر محک ضمیر منیر الهام پذیر صاحب
قران جهانگیر تمام عیار نبود بدان التفات نه نمود * * نظم *

• شه شیر دل خسرو پیل تن •

• دران داور می گفت باخویشتمن •

• صواب آن چنان شد که آرم شتاب •

• که آزر دم دشمن نباشد صواب •

و از عزایم خسروانه رأیت فیروزی نشانه روانه صواب حمص
گشت و یکی از امراء بزرگ برسم قراولی پیشتر بشهر رسید
و از خیر اندیشی و نیک خواهی خلیق مضمون انی لکم
بذیر صیبن بادا رسانید و اهالی آنجا را از رخامت عاقبت
نرسانید و چون هوای آن دیار از غبار موکب گردون اقتدار
شکبار شد اصول و اعیان حمص کمر مطارعت و بندگی بسته
پیشکش و نثار بیرون آمدند و بدرگاه عالم پناه شتافتند
مراسم خاک بوسی بتقدیم رسانیدند لاجرم آفتاب عاطفت
حضرت از ارج برج نصفت و مرحمت پرتو امن و امان بران
ک انداخت و علی اکبر را داروغه و حامی ایشان ساخت

• بیت •

صیحت شفودند از آموزگار • شدند از بلای عنا دستگار

گفتار در فتح قلعه بعلبک

صاحب قران گیتی ستان بسعادت و اقبال از حد •

نهضت فرموده با سپاه ظفر طلایه نصرت یزک متوجه شهر
 بعلبک شد بعد از قطع یک منزل حوالی نمک زاری مضرب
 خیمام نزول همایون گشت و در آنجا فرمان قضا جریان بنفاد
 پیوست که فوجی از عساکر گردون مآثر بطرف ساحل بصوب
 صیده و بیروت بایلغار روان شوند و چون رایست نصرت شعار
 به بعلبک رسید مردم از نظاره حصار آن شهر در تعجب
 افتادند چه آنرا از سنگهای بنایت بزرگ برافراشته اند
 چنانکه یک سنگ که در گوشه دیوار قلعه بود بطرف باغستان
 احتیاط کرده بودند از یک طرف بیست و هشت گز بود و از
 طرف دیگر شانزده گز و ارتفاعش هفت گز بگز شرع و بعلبک
 بواسطه غرابت حصار و بلندی عمارات در افواه مردم
 چنانست که از مستحذات حضرت سلیمان علی نبیفا و علیه
 الصلوة والسلام است و عاملان یعملون له ما یشاء من
 صحاریب و نمائیل بتعمیر آن قیام نموده اند - و الله اعلم
 بحقیقة الحال - و با این همه از فردرات فیروزی اثر بی هیچ
 زحمتی مسخر شد و از بسیاری غله و میوه و هرگونه نعمت
 لشکریان را سعنی عظیم روی نمود و بر حسب حکم واجب
 الاتباع که از موقف جلال صدور یافت امیر شیخ نورالدین
 و امیر شاه ملک و امیرسونجک و دیگر امراء با سی هزار
 سوار متوجه دمشق شدند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران

بجانب دمشق

چون بعلبک نزدیک کوه واقع شده و در آن هنگام زمستان درآمده بود و بروی هوا اشتداد یافته و برف و باران باریده در آنجا توقف بسیار فرست و رایت فتح آیت در روز یکشنبه سیوم جمادی الاول که آفتاب هشتم درجه جدی رسیده بود از آنجا نهضت نمود و بعد از قطع یک منزل بقصد زیارت روضه مطهره نوح نبی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بمرکب نزل فرمود و بعد از حیات آن سعادت واستفاضت انوار یمن و برکت روی توجه بدمشق آورد و در آن اثنا جماعتی از عساکر منصور که بصوب صیده و بیروت رفته بودند آن اطراف و نواحی را ناخست کرده سالم و غانم با بسی غذاییم بموکب گیتی کشای پیوستند و درین مدت که اهالی شام از توجه صاحب قران گردون غلام آگاه گشته بودند چون مستقر سریر سلطنت آن ممالک مصر است امراء و اعیان همواره اخبار مجدد بعرض فرج پسر برقوق که در آن وقت صاحب تخت مصر او بود می رسانیدند و پیوسته او را بر عزیمت جانب دمشق ترغیب و تحریض می نمودند تا باغوا و ایشان از راه صواب بیفتاد و بترتیب و تجهیز لشکر

مشغول شد و سپاه گران و کثرت بی پایان جمع آورد،
 باشوکتی تمام و نجمی بیش از اندازه ادراک عقول و اوهام
 متوجه شام گشت * * نظم *

- * برافراخت فرمان ده مصر و شام *
- * ببازوی کین رایت انقمام *
- * روان جمع کرد از سر اقسدار *
- * سپاهی بکثرت فزون از شمار *
- * گروهی دلاور که هنگام جنگ *
- * برآوردند دندان ز کام نهنگ *
- * چو بفتد بگاہ و غاکله گرد *
- * شب وصل دافند روز نبرد *
- * همه یک دل و وقت کین جمله دل *
- * همه آهنین جنگ را هن کسل *
- * چو زین سان سپاهی گران جمع یافت *
- * عیان عزیمت سوی شام یافت *

و چون بدمشق رسید در ضبط و استحکام شهر و قلعه شرایط حزم
 و لوازم تحفظ و احتیاط بجای آورد و بفریب امانی کاذبه بنیاد
 مکرری نهاد و شخصی مزدور زبان آور نقان را که از تلبیس
 و زرق بصورت اهل فقر برآمده بود و دو جاehl فدائی همراه
 او کرد و هر یک را خنجری زهر آلود داده برسم رسالت

پیش حضرت صاحبقران فرستاد تا مگر هنگام گزاردن پیغام
فرصتی یابند و غدیری مگالند و چون آن حضرت بحوالی
دمشق رسید آن مفسدان مکار ملعون بموکب همایون پیوستند
و بی دهشت روی تزویر بپایه سریر خلافت مصیور نهادند که
رسالت بگزارند و بدان بهانه کام خود برآرند و با وجود آنکه
ایشان را چند نوبت سعادت قرب آنحضرت دست داد
و مجال یافتند از میامن حفظ الهی که پیوسته حارس ذات
همایون آنحضرت بود فرصت نیافتند تا از قوت دولت قاهره
حال حیل و شراندیشی آن بی باکان بد نهاد در خاطر خواجه
مسعود سمنانی که از نویسندگان بزرگ دیوان اعلی بود
افتاد و چون ایشان را گرفته بکاریدند دشمنهای زهرآلود در
ساق موزه داشتند بدبختان را چاره نماند و مقدم شان
بضرورت صورت قضیه چنانچه بود باز راند • • بیت •
اگر فتنه گیرد سمک تاسماک • چو ایزد نگه دارد از بد چه باک
صاحبقران کامگار وظایف شکر و سپاس پروردگار بجای
آورد و صلوات و صدقات بمستیحقان رسانید و بزبان صواب
نشان که ترجمان ملهم دولت بود بیان فرمود که بقواعد و آیین
سلاطین کشتن ایلچی رسم نیست اما این شخص که بانفسی
چنین بی باک و شریر صورت ارباب کمال بتزویر بر خود بسته
بغایت مفسد است و فتنان و ابقاء او هم او را و هم دیگران را

محض وبال تواند بود و عین خسروان بظاہران فرمان شد تا بحکم
 ولا یحیی المکر السی الا باہله او را بہمان کارد زهر
 آورد کہ با خود داشت کار بساختند و زمزمه نغمه *

* مصراع * اگر بار خار است خود کشته *

در گوش جان انداختند و جیفه مردارش از برای عیوت دیگر
 بد اندیشان بسوزانیدند و رفیقان دو گانه اش را خون بخشیدند
 و گوش و بینی بریده با نوشته پیش حاکم مصر فرستادند
 و بسعادت و اقبال سوار گشته عساکر گردون مآثر را ترتیب
 داده روی توجہ بشہر دمشق نهادند و دامن پشته کہ بقبہ سیار
 اشدہار دارن مضرب خیام معسکر ظفر قرین گشت و رعایت حزم
 را پیرامن لشکر خندق گذدند و ہچہر و مزد و استوار کردند
 و صاحب قران متعالی مکان بیلا پشته برآمد و سواد شہر
 و ظاہران را بنظر احتیاط در آورده اشارت فرمود کہ قراولان
 با زری جلالت بجنگ بکشایند و ہم از گرد راه دست بردی
 بمخالفان سرکش نمایند بر حسب فرمودہ امیر سونجک
 با دیگر قراولان مسابقت نمودند و از جملہ صابین ثور بہادر
 و دانه خواجہ پسر ابا جی و توکل باورچی و الطون بخشی
 و تکل پسر نموک قوجین پیش رفته بہاد حملہ آتش پیکار
 بر افروختند و چون نیران محاربه بالا گرفت از طرف دست
 راست سید خواجہ شیخ علی بہادر و از دست چپ امیرزادہ

رستم بمدد ایشان رانده داد مردی و مردانگی دادند * نظم *

* قو کوس و نای نبردی بخاست *

* زمین کرد شد کشت با چرخ راست *

* جهان نعره مرد جنگی گرفت *

* خور از رنگ خون چهره زنگی گرفت *

و چون صبح تیغ آفتاب التهاب از مطلع شجاعت سپاه مشرقی
افتساب برآمد قراول لشکرشام روی اضطرار بمغرب فرار
و انکهار نهادند و بهادران بهرام انتقام بحسام خون آشام
بسیاری از ایشان را روز حیات بشام ممانت رسانیدند
و جمعی را دستگیر کرده بلشکرگاه ظفرپناه آوردند و قهرمان
قهر بر بختسن خون دشمنان فرمان داد و ایشان و شدون
و جماعت بندیان را که از حلب آورده بودند همه را به تیغ
سیاست بگذرانیدند و در همین شب از لعبت بازی چرخ
شعبده باز صورتی غریب روی نمود و امری عجیب واقع شد
امیرزاده سلطان حسین در حال سکر و غلوائی مستی بوسوسه
و فریب جمعی تاجیک مفسد روی چسارت از صوب صواب
و سداد بگردانید و متوجه اندرون دمشق شد شامیان را از آن
حال صبح شادمانی از کوه آورده برآمد و او را بآیین سلاطین
بشهر بردند و مقدمش را بتعظیم عظیم و اکرام تمام تلقی نمودند
و فرج حاکم مصر موافقت او را فرج بعد الشدة انگاشت و از

دقایق اجلال و تبجیل سوموئی فرو نگذاشت و از نوکران سلطان حسین براتخواجه و ادوک امیرشاه ملک را ازان حال آگاه گردانیدند و از صورت واقعه را بسامع علیه رسانید و چون روز شد اردوی کیهان پوی کوچ کرده روان شدند و بطرف قبلی دمشق که صوب کنعان و مصر است و صحرای کشاده مقدار یک فرسخ راه برفتند و فرود آمدند و بر حسب حکم واجب الامتنال در گرد اردوی خجسته نزول فرخنده ارتحال از جمیع جوانب حصار بیابانی شخصی بلند قامت از سنگ بر آوردند و در پیرامن آن خندقی حفر کردند و قراولان بهر طرف روان شدند و از تومانات و هزارجات پیاده و سوار بچند اول بیرون آوردند که تا شب پاس دارند و بعد از دو روز حضرت صاحب قرآن پادشاه پوران را بر سالت پیش حاکم مصر فرستاد محصل پیغام آنکه آثار حزم و عزم مادر کارها دانسته اید و علوهت مادر تحصیل مطالب و اتمام مقاصد و مآرب شناخته و عاقلان دانند که دامن گیر مردان در امور غیرت است و حمیت اگر پادشاه است و اگر رعیت و مقصود اصلی پادشاهان از کشیدن لشکر و کشادن کشور با آن همه خوف و خطر رعایت ناموس است در حال و بقا و ذکر جمیل در مال نه مجرد جمع مال و تکثیر منال • بیت •

• همه کار جهان ناموس و نام است •

• وگرنه نیم نان روزی تمام است •

بکرات اتمش را طلب داشتیم و فرستادید و در آن جزوی
 قضیه چندان نعل و تاخیر کردید که دست حمیت عنان
 عزیمت ما باینجانب نافت و بسی خرابی و خلل باحوال
 و اوضاع مردم این مملکت راه یافت • • بیت •
 گرازکوه پرسی بیابی جواب • که شاخ خطا میوه ندهد صواب
 با این همه اگر اتمش را ارسال نمایید و سکه و خطبه بالقباب
 ما بیاورید تا بساط نزاع در نوردیده شود و بر خود رحم
 کرده باشید و براهالی این دیار و گرنه لشکر جرار خونخوار
 ما را قتل مخالف و قهر دشمن و شهر گرفتن و کندن رسم معهود
 است و غایت مقصود • • نظم •

• طریقی مدارا و راه ستیز •

• کزان امن خیزد و زمین رستخیز •

• نمودم بتو عقل را کار بند •

• وزین هر دو ره کن یکی را پسند •

و چون فرستاده بایشان رسید برخلاف گذشته مقدم او را
 باعزاز و اکرام پیش آمدند و مراسم ترحیب و تعظیم بجای
 آوردند و چون در آن دیار آتش بازی و رعد اندازی
 بسیار می ورزند و آن را پیش ایشان وقتی هست غلبه ازان
 طایفه مردم را جمع آوردند و در نظر او می گذرانیدند و آن

را اظهار قوتی و شوکتی تصور میکردند و حال ایشان در آن
قضیه بر سبیل تمثیل از قبیل مضمون این بیت بود بحقیقت *

* بیت *

* ما یم و آب دیده که سقّای کوی درست *

* صد مشک ازین متاع بیکتای نان دهد *

القصه چون فرستاده را بانواع خدمات خاطر جوئی کرده باز
گردانیدند جماعتی از اصول واعیان را در عقب او روانه
درگاه عالم پناه کردند و بعضی عرض استادگان پایه سرپر اعلی
رسانیدند که ما بندگان در مقام اطاعت و انقیادیم و اتمش
را ناپنج روز دیگر بفرستیم و اگر آنحضرت از سر جرایم ما
درگذرد بعد ازین در اقامت و ظایف فرمان برداری
و طاعت گذاری تقصیر و اهمال جایز نداریم و بآنچه در مکلفت
و توان ما گنجد رهای جانب شریف بندگان ایشان بدست
آریم عواطف پادشاهانه ایلچیان را بمرحمت و نوازش سرافراز
گردانید و بتشریفات و ملامت اختصاص بخشیده و عده های نیکو
داد و خوش خاطر باز فرستاد و اهالی آن مملکت از فیرنگ
آن مصالحت بغایت شادمان و فرح ناک شدند *

گفتار در محاربه حضرت صاحبقران با سلطان مصر

و ظفر یافتن در عین تسلط و کامرانی

چون رایت نصرت شمار را ده روز دران منزل توقف افتاده

بود و علف نمائنده فرمان شد که یورتچیان علف غوطه را که در طرف شرقی دمشق واقع است احتیاط نمایند ایشان بامثال امر مبادرت نموده صورت حال عرضه داشتند حکم جهان مطاع صدور یافت که لشکر از آنجا کوچ کنند و بغوطه نشیفتند تا چهار پایان را علف باشد و چون اردوی کیهان پوی در حرکت آمد و تقدیر آسمانی بویزانی آن دیار جریان پذیرفته بود اهل شهر از جهل و نادانی گمان بردند که ایشان را خوفی وضعی رونموده و بهزم فرار سوار شده اند و متوجه صوب مشرق گشته بنابران ظن کاذب اندیشه کردند که لشکری بدین انبوهی را در حال کوچ کسی ضبط نتواند کرد فرصت غنیمت می باید شمرد و کار از پیش باید برد اگر ما با حشری عظیم بیرون می رویم و بیکبار از پس پشت ایشان در آمده حمله می کنیم البته سراسیمه و دست پاچه میشویم و از هم فروریخته متفرق و پراکنده می گردند و ما را همین ناموس در عالم بس که تا روز قیامت مودم باز گویند و با این امانی که نتیجه و ساوس شیطانی بود لشکر مصر و شام تمام سوار گشتند *

* نظم *

سبک رزم را لشکر آراستند * بکوشش همه شهر برخاستند
 زمین با ما از کرد هموار شد * در حشر پنداشتی باز شد
 و از او پاش و عوام شهر و ولایت که در اندرون شهر جمع شده

بودند هر که در خود اندک قوتی می دید سردرپی سواران

نهاد و در عقب ایشان افتاد * * نظم *

* حشری بی حد از عوام الناس *

* بیش از اندازه گمان و قیاس *

* همه در سر فکنده باد غرور *

* بر گرفته ز تیغ تا ساطور *

* دل نهاده بمرگ و روی بجنگ *

* خنجر و گرز و چوب و سنگ بجنگ *

و چندان خلق از شهر بیرون آمدند که مجموع صحرا را دمشق از سوار و پیاده مالا مال گشت سواران همه جبها پوشیده و برگستوان انداخته و خود را بانواع اسلحه و اسباب جنگ مکمل ساخته و پیادگان از تیر و کمان و شمشیر و سپر و چماق و تبر هر کس هر چه یافته بود برداشته و صورت غلبه و پغما بکمال سودا و جهل مرکب بر لوح خیال نگاشته و حقیقت در ظاهر دمشق از طوایف خلائق اجتماعی اتفاق افتاد که کثرتی چنان در یک محل کس ندیده بود و نشنیده و چون قراولان حضرت صاحب قران را از آن حال آگاهی دادند دانست که روز سلامت شامیان بشام نزدیک شد و آفتاب سعادت شان بسر دیوار ادبار رسیده دل بعون و رحمت نامتناهی الهی قوی داشته رای صواب نهایی را بتدبیر

آن واقعه گماشت و بازگشته روی شجاعت بایشان آورد
و فرمان داد تا لشکر فرود آمدند و از سنگ و احمال و ائقال
در پیش خود پفاهی ساختند و در ساعت خیمه و خرگاه
برافراختند و آنحضرت با پنجاه کس از خواص ملازمان
بیدلای پشته برآمد و هر قاعده معهود بنماز مشغول شد بعد از
نماز و عرض نیاز بدرگاه منان بنده نواز جبه توکل پوشیده
برسمند دولت ابد پیوند بسعادت و اقبال سوار گشت و از
بس کورگه و کوس که فرو کوفتند غریور و خروش سورن که سپاه
سخت کوش در خم طاق آبنوس سپهر انداختند زلزله در
زمین و زمان افتاد و دران حال لشکر چرنغار بتمام برسیدند
و سپاه شام پیش آمده بودند و نزد یک شده صاحبقران کامگار
سپهراقتدار بسوی برنغار کس فرستاد که امیرزاده امیرانشاه
و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمان شاه
و دیگر امراء تومان روی جلالت بمقابله و مقاتله دشمنان آورند
و فرمان داد که سایر عساکر گردون مآثر بباد حمله آتش پیکار بر
افروزند و خرمی اسرار مخالفان خاکسار به تیغ آبدار صاعقه
کردار بسوزند و در چرنغار سلطان محمود خان و امیرزاده
خلیل سلطان و امیر جهان شاه و غیاث الدین نرخان و امیر توکل
یادگار برلاس و شیخ ارسلان و تغلق خواجه برلاس و پیرعلی
سلدوز و دیگر امراء تومان و هزاره با سپاه ظفر پناه بتاختن

• و سر انداختن در آمدند •

• نظم •

• فرد ریختند از دو جانب سپاه •

• دلیرانِ خصم افکن کینه خواه •

• سر افشان شده تیغ گردن کشان •

• چو برگِ خزانِ ز بادِ دزان •

• زمین و زمان گشته پر خاش جوی •

• ز خون در هم افتاده بسیار جوی •

• تو گفتی جهان ابر دارد همی •

• وزان ابر الماس باره همی •

• ز بس جیفه کافتاد بر یکدیگر •

• بهر گوشه کوهی بر افراخت سر •

• ز بس کشته کافتاده در رزم گاه •

• مجال گذر تنگ شد بر سپاه •

• بسی شامیان را بکشتند زار •

• بسی را نگنندند بر خاک خوار •

• روان شام را مصروفش رود نیل •

• ز بس خون که در دشت کین شد سبیل •

و در مقدمه و هراول و قول از امراء تومان امیوسونچک

و امیر شاه ملک و سید خواجه شیخ علی بهادر و از امراء

قوشون صابین تمور و محمد آزاد و توکل بارچی و دریا و دیگر

بهادران یکران شجاعت در میدان مبارزت را نداند و در تمام
 میمنه و میسره و قلب جنگ در پیوسته رستخیزی برخاست که
 آسمان از بیم وصول و عده یوم تطوی السماء کطی السجل
 للکتب در قلق و اضطراب افتاد • • نظم •

- بر آورد کوس نبودی خروش •
- محیط بلا زد بیک بار جوش •
- دو لشکر نهادند دلها بمرگ •
- ببارید تیر از دوسو چون توگ •
- ز خون گشت روی زمین پر نگار •
- ز پیکان دل و چشم کیوان فگار •
- ز که تا که از گرد پیوسته میخ •
- ز کشور بکشور چکاچاک تیغ •
- سنان را دل زنده زندان شده •
- بر امیدها مرگ خندان شده •

عاقبت صبح فیروزی از مطلع اقبال بی انتقال دمیده
 شکست بر سپاه شام افتاد و بهادران لشکر منصور بضر
 بازوی جلالت و ماعد سعادت آن لشکر بیکران و حشر
 بی پایان را تا کفار عمارت دمشق را ندید پراکنده ساختند
 و بسیاری از سواران و تیغ گذاران را بشمشیر هتاک فناک
 بر خاک هلاک انداختند و پیاده افتاده جان داده زیاده

از آن بود که شهسوار اندیشه بصرحد حصر و احصار آن
تواند رسید •

• نظم •

- نگذند چندان گروهها گروه •
- که از کشته شد پشته هر سو چو کوه •
- همه دشت بد رود خون ناخنه •
- سلاح و درفش و سر انداخته •
- کمی رست گوشت بشهر اندرون •
- دگر کشته گشت آنکه ماند او برون •
- ز بس خون که هر جای پاشیده بود •
- زمین همچو روی خراشیده بود •

و این واقعه در سه شنبه نوزدهم جمادی الاول سنه (ثلاث
و ثمانمائه) موافق نوبی بل و قوع یافت و در اثناء کارزار
و غلواء گیر و دار سلطان حسین که میسر نشکر شام بماهیچه
رایت او آراسته بود در مقابل امیرزاده امیرانشاه
و امیرزاده شاهرخ افتاد و توپلاق قویچین که از جمله بندگان
امیرزاده شاهرخ بود بار رسید و عنان اسپ او گرفته پیش
شاهزاده مشارالیه آورده و خود بتعجیل خبر بمصامع علیه
حضرت صاحب قران رسانید حکم مهیب از موقف اشفاق
و نادیب بقید و حبس او اطلاق یافت و بعد از چند روز
بشفاعت امیرزاده شاهرخ او را چوب یاساق زده بگذاشتند

اما همچنان در حجاب عتاب مانده راه در آمدن بمجلس
همایون نداشت *

گفتار در فتح دمشق

روز دیگر رایت فتح آیت از انجا کوچ کرده و اندک
مسافتی رفته در دامن پشته فرود آمد و دیگر روز که از ارتفاع
رایت صبح راستین شب شامی نژاد تیره جبین پشت داد
رو به هزیمت نهاد و طغظنه بشارت فقطع ابر القوم الذین
ظلموا والحمد لله رب العالمین در جهان افتاد اردوی
کیهان بوی بر حسب فرمان قضا جریان از غریب کورگه کوچ
در حرکت آمد و پیرایع مطاع صادر شد که عساکر گردون مآثر
مکمل و آراسته روان شوند و در پیش صفوف عساکر از پیلان
شکوه مند آنگند مانند که هر یک از ان کوهی بود بخلاف
عادت در آهن نهان و بی ستونی نه بر رسم معهود فراز
چهار ستون روان *

پیکره پر ز کوه ازو هامون * بی ستونی روان بچار ستون
شد ^(۱) حصنی حصار او آهن * زخم دندان او حصار افکن
چون فلک نیل گون و راه برآه * سرمه سایه کنش ز سنگ سیاه
بر سر شورش از نشیب و فراز * ازدهای دمان کمند انداز
صنی بپارایند و در اثناء راه لشکری که از بدایت برنغار

(۱) در چهار نسخه بجای - شد - (نقد) دیده شد *

تا نهایت جرفزار مقدار سه چهار فرسنگ با آن صف آراسته
از پیل در پیش بمحلی بلند که مشرف بود بشهر برآمدند
چنانچه اهالی آن مملکت از لشکری و رعیت از کثرت آن سپاه
ظفر پناه آگاه گشتند چه تا نهایت بر کمیت آن اطلاع نیافته
بودند و چنان ابوهی مجتمع در آن محل مرتفع صفها بسته
و آرمیده و تیغها بر کشیده کورگه فرو گرفتند و سوزن
انداختند *

* بیت *

* خروشی بر آمد که کیوان شنید *

* تو گفتی که صور قیامت دمید *

و از آنجا پیش رانده بنزد یک شهر بر لب جوی مگاک که
بمذابه خندق بود فرود آمدند و از توراها و گار سپرها و
سه پایها پیرامن معسکر نصرت مقرر حصار گونه ساختند و بعد از
رعایت هزم حکم شد و سواران از جوی گذشته در مقابل
دشمن صف کشیدند و میمنه و میصره و قلب و جناح بفوز
و نجاج بیاراستند و در طرف مخالف هر چند کثرتی
بی حد و اندازه از سوار و پیاده باسلحه و اسباب
آماده بود اما از بیم و هراس دست بردی که روز
پیشتر مشاهده کرده بودند خوفی عظیم داشتند و یارای
پیش آمدن نداشتند حاکم مصر با امراء بزرگ مثل نوروز
حافظی و شبک رسدون تاز و شیخی خاصکی و جمعی از

مقربان و محرمان مشورت کرد که درین واقعه هائبله مصلحت چه می دانید بعضی گفتند که اگرچه چشم زخمی رسید و بسی مردم ما کشته شدند شهر و حصار برقرار است و مردم تیغ زن نیزه گذار بسیار و وظیفه آنست که دل قوی داشته رو بکار آریم و جنگ را ساختگی کرده شهر و قلعه را نگاه داریم و بعضی دیگر که بمزید خبرت و دانش ممتاز بودند این رای را صواب ندیدند و رقم تزییف کشیدند که خود را بتصورات فاسده بازی دادن نه کار دانا یانست در حالی که این جماعت بی رعایت ضبط و محافظت حزم کوچ میکردند و هر کس بحال خود مشغول بود ما با آن غلبه و ترقیب از پس پشت ایشان در آمدیم و آنچه غایت سعی و کوشش ما بود بجای آوردیم و قضیه بآن رسید که هر کس بچشم خود دید چاره آنست که امروز بسازیم و چون شب در آید ظلام لیل را لباس سلامت سازیم و راه مصر پیش گیریم که من نجا برآسمه فقد ربیع کثرتی گران و اندوهی بی کران از اجناد و لشکریان در شهر و قلعه هستند و عوام الفاس که شمار ایشان عالم الغیب والشهادة داند که چند است از بهر نفس و مال و عیال بجان خواهند کوشید اگر دولت یاور می نماید و شهر نگاه دارند مقصود ما حاصل است و اگر امر برخلاف آن باشد ما بارے ازین غرقاب بلا خلاص یافتن باشیم همگنان را

این سخن معقول نمود بعد قرار برین فرج حاکم مصر ایلچی با پیشکش پیش صاحب قران فرستاد که آنچه دی روز واقع شد غوغای عام بود بی اختیار ما جمعی جهال و اوباش از نادانی جسارت نمودند و سزای خود دیدند ما بر همان عهدیم که عرصه داشت کرده ایم اگر لشکر امروز مصاف موقوف دارند و سلامت فرود آیند فردا هرچه فرمان آنحضرت باشد کار بند شویم و بعد از تفصیلات گذشته حسب المقدور قیام نماییم و چون ایلچی بدرگاه عالم پناه آمد و رسالت بگذازد یرایغ جهان مطاع صادر شد و لشکر جلالت آیین بمعسکر ظفر قرین بازگشته فرود آمدند و چون رالی مصر سپهر از بیم خون ریز شفق که در حدود شام واقع شد بصوب مغرب گریخت و فراش شب پوره های مشکین فام ظلام از جمیع جوانب فرود ریخت فرمان ده مصر و شام با اکثر امراء و ارکان دولت ساختگی گریز کردند و در نیم شب جمعه سوار شدند و روی فرار بمصر نهادند و چقماق ازیشان گریخته بتعجیل پیش امیرزاده شاهرخ آمد و صورت حال باز نمود و شاهزاده جوان بخت او را بحضرت اعلی فرستاد و چون رای ممالک آرای بران قضیه اطلاع یافت اشارت علیه بنغاز پیوست و امیرزاده ابابکر از دست راست و امیر جهانشاه از دست چپ گرد شهر فرو گرفتند تا کس بیرون

نتواند رفت و از امراء نامدار و نویبان رفیع مقدار سونجک
 و شیخ نورالدین و شاه ملک و الله داد و برندق جهان شاه
 و علی سلطان باد پگر سرداران و بهادران و غلبه از لشکریان
 در عقب گریختگان روان شدند و بیشتر ایشان را پیاده ساخته
 بر خاک هلاک انداختند و باقی هر چه داشتند تا اسپ
 و اسنرو شتر همه را بگذاشتند و نیم جانی بهزار مشقت بیرون
 بردند •

• نظم

- شب قیصرگون شد ز گرد سپاه •
- چو زنگی که پرشد پرند سپاه •
- جهان پاک چون تیره دوزخ نمود •
- درو تیغ چون آتش و شب چو دود •
- مخالف شتابان بر راه گریز •
- سپه در عقب رانده با تیغ تیز •
- میداد چنان حال برهیچ کس •
- ره دور در پیش و دشمن ز پس •
- نکند این سلاح آن یکی رخت ریخت •
- فلک خاکشان بر سر ریخت بیخت •
- سلاح و قماش و زهرگونه چیز •
- فتاده همه راه و بی راه نیز •

و چون روز شد حضرت صاحب قران بسعدات و اقبال سوار

شد و فرمان داد تا سپاه ظفر پناه پیرامون شهر را تاخت کردند
روز دیگر که شنبه بیست و سیوم ماه مذکور بود چون خسرو
شرفی انتساب آفتاب رایت سعادت از قله حصار فیروزه
کار سپهر برافراخت بحکم باریک الله فی سبتها و خمیسهها
فرمان قضا جریان صدور یافت که لشکر تمام کوچ کرده بترتیب
روان شوند و از باغستان گذشته نفس شهر را در میان گیرند
بر حسب فرموده کاربند شدند و قصر ابلق که در برابر قلعه
واقع است و از مستحکمات ملک الظاهر سلطان مصر بوده
بفرزول همایون غیرت قصر ازرق کردند گشت و شاهزادگان
و نوینیان و امراء و لشکریان در عمارت ظاهر شهر فرود آمدند
و مواضع و محلات بیرون که اصل دمشق آنست بتمام بی توقف
بتحت تصرف عساکر گردون مآثر در آمد و چندان از مال
و خواسته و اسلحه و انواع اقمشه و اصناف امتعه بدست
ایشان افتاد که انامل محاسبان چالاک از عقد شمار بعضی
ازان عاجز آید و صاحب قران دین پور از صدق نیت و صفاء
طوینت بعزم زیارت ام سلمه و ام حبیبیه رضوان الله تعالی علیهما
که از ازوج طاهرات سید کائنات و سرور مخلوقات علیه افضل
الصلوات و اکمل التحیات المبارکات بودند و زیارت بلال حبشی
رضی الله تعالی عنه بسعادت و اقبال سوار شد و دران مقامات
با برکات بناجات عالم السر و الخفیات قیام نموده و استعانت

فرموده بمنزل همایون باز گشت اهالی دمشق در قلق و اضطراب افتادند و سادات و قضات و ائمه و علماء و مشایخ و صلحاء در دروازه کشاده بقدیم اطاعت و انقیاد بیرون آمدند و در صورت سلطنت و جلال بتضرع و ابتهال پیشکشها کشیدند و تبرکات و تنسوقات بعرض بندگان درگاه عالم پناه رسانیدند و مال امانی قبول کرده باز گشتند و حکم شد که تحصیل وجوه امانی بر امراء قسمت کرده باستخلاص آن قیام نمایند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و امیر الله داد و از بتکچیان خواجه مسعود سمنانی و جلال الاسلام بشهر درآمدند و بر حسب فرموده هشت دروازه بکچ و سنگ بر آوردند و باب الفردیس را کشاده گذاشتند و امراء و نویسندگان در آنجا نشسته بضبط مال مشغول شدند و محصلان در اندرون وجوه و اموال استحصال نموده بیرون می آوردند و می سپردند و روز جمعه در مسجد بنی امیه خطبه بفراتقاب همایون زیب و زینت یافت *

گفتار در فتح قلعه دمشق

با آنکه حال شهر باین مرتبه رسیده بود یزدار کوثرال با جمعی چند یان که آنجا بودند پشت استظهار از پندار باطل بحصانت آن حصار باز داده باظهار مخالفت جسارت نمودند و الحق آن قلعه از قلاع معتبر و حصون نامور عالم

است از اساس تا بکناره از سنگهای عظیم بر افراخته اند و در غایت بلندی و استواری ساخته و پرداخته و خندقی بعرض بیست گز تخمینا پیرامین آن فرو برده و با این محکمگی مشحون بود بدخایر بسیار و اسباب بی شمار و فنون آلات و ادوات کارزار و چون مردان کار و دلاوران جلالت آثار بر فراز چنان حصاری استوار رعد آزمائی و منجنیق کشائی آغاز نهادند و بزخم تیرو ناولک و قارورهائی نبط و غیر آن مجال نمیدادند که کس بنزدیک تواند رفت برلیغ لازم الاتباع نفاق یافت و شاهزادگان و امراء تومان و لشکریان از جمیع جوانب قلعه بترتیب پیش رفتند و سرکارها بخش کرده بساختگی اسباب جنگ حصار مشغول شدند و منجنیقها و عرادهها بر افراختند و از چوب سبها گرفته سه ملجور بساختند چنانکه بر قلعه مشرف بود و آب خندق را نقب زده بیرون بردند و در اندرون خندق خرکها پیش برده نقبچیان بجد هرچه تمام تر بکار مشغول شدند و همواره از فراز و نشیب صوری که برخلاف معنی می نمود *

* بیت *

نبرد آزمایان آهن کسل * پراز خشم سرها پراز کینه دل
 آثار بهادری و مردی بظهور می رسانیدند گاه از تند خوئی
 کمان نیش مانده مار مرگ بزرگ جانها می رسید و گاه از
 سرکشی منجنیق و عراده کوه بلا بر سر مردم می بارید و گاه از

آسیب کمان رعد فغان از جان و پیکان در دل برمی آمد و در
می آمد و گاه از تیزی طبع قاروه نطفه دود بر سر و آتش در
چکر میرفت و می افتاد • • نظم •

- کمان گشت دهقان صفت نخم کار •
- و را نخم پیکان و دل گشت زار •
- از آن نخم هر گشت کامد در ست •
- ز خون خورده آب و برش مرگ رست •
- هوا گشت زنبور خانه ز تیر •
- شد از سنگ باران رخ خور چو قیور •
- همی زخم عراده از هر کران •
- بیارید بر مغز سنگ گران •
- همان ابر که بار پیکار ساز •
- که بارانش از زیر بد بر فراز •
- درختی ست گفتی روان قلعه کن •
- از آهن در برگ و شاخ از رسن •
- برو آشیان کوده مرغان جنگ •
- چه مرغان که شان مرگ منقار و چنگ •
- هر آن مرغ کزوی به پرواز شد •
- ز زخمش دل کوه بر ساز شد •

درین اثنا امر عالی صادر شد که از شاهزادگان امیرزاده

میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و از نوپینان امیر سلیمان شاه
و امیر جهاشاه و دیگر امراء قشلاق بجانب کنعان کفند و تمام
چهار پایان لشکریان در حمایت مواکب ایشان بملف خوار
روان شوند و بر حسب فرموده بنفاد پیوست و درین ایام
نقبچیان بمعی تمام در کار بودند و سنگهای عظیم را با آتش
می تافتند و سرکه بران می ریختند و بهینین شکسته بیرون
می آوردند و باره و برجها را بر سر چوب می گرفتند و پیش از
همه نقب برج طارمه که بلندترین برجها بود و سرکار الطون
بخشی تمام عمل شد و فرمان صادر شد که آتش دران زنند
و چون شعله قهر دران نقب زبانه زدن گرفت برجی بآن
بلندی و استحکام تمام فرو افتاد و راه کشاده در حصار پدید
آمد بهادران لشکر منصور سپرها در سر کشیده بتعجیل دیدند
که از ان رخنه بقلعه در آیند ناگاه باره دیگر از دیوار بیفتاد
و گودی عظیم برخاست و از مردم خراسان و سیستان و دیگر
مواضع قریب هفتاد و هشتاد کس در زیر آن ماندند و دلوران
سپاه که روی جلالت بقلعه نهاده بودند باز ایستادند و حصاریان
فرصت یافته آن رخنه را باز محکم ساختند لیکن خوفی عظیم
و هراسی تمام بخاطر ایشان راه یافت و در قلق و اضطراب
افتادند از بیم جسارتی که در اظهار مخالفت نموده بودند
پارا نداشتند که بیرون آیند باز حکم قضا مضا از حضرت اعلی

بصدور پیوست و دیگر نقبها را آتش زدند و يك طرف از حصار بيك بار بیفتاد و یزدار کونوال و کلان توان قلعه از سر ضرورت دروازه باز کردند و بهای اضطرار بیرون آمده مفائیم ذخایر و خزاین بسپردند و دیگر اطراف حصار که بر چوبها گرفته بودند همچنان بماند و بر لبخ لازم الاتباع نفاذ یافت و یزدار را که مقدم اهل قلعه بود بداساق رسانیدند •

• مصراع • که ایلی پس از جنگ نآید بکار •

واموال و اسباب فراوان و نفایس و تنسوقات بی پایان که از قرنهای باز در آنجا جمع شده بود بتحت ضبط و تصرف نواب دیوان اعلی در آمد و در قلعه انباری معتبر بود و از محصول اوقاف حرمین غله بسیار در آنجا منبر شده چون صاحبقران دین پرور بران حال اطلاع یافت فرمان داد که هیچکس متعرض آن نشود چنانکه یکی از نواحیان هری ملک نام صد من جو برداشته او را چوپ پس و پیش زدند و بها بستند و اشارت علیه صدور یافت و معتمدان امین آنرا يك من شرح بعه دینار کبکی بفروختند چه آخر سال بود و ایام پریشانی و قوت بهای تمام داشت و مبلغی گران مند ازان حاصل شد و بر حسب فرموده مجموع را تسلیم خدام حرمین کردند و انواع نوازش فرموده بجانب قدس روان ساختند و چند بان را که همه غلامان می باشند بیشتر چوکس و ممالیک

و عبید حبشی و زنگی مجموع از قلعه بیرون آورده
بر شاهزادگان و امراء بخش کردند و هر که در قلعه بماند کوچک
و بزرگ از مرد و زن همه را اسیر گرفتند و اهل حومه را از ایشان
جدا کرده با دیگر پیشه و ران و صنعت کاران آن شهر از جمیع
اصناف بر حسب فرموده با کوچ بر امراء قسمت کردند که
بسمرقند برند و از اطبا مولانا جمال الدین و مولانا سلیمان را
با کوچ نقل نمودند و درین اثنا حضرت صاحب قران از قصر
اہلق بخانه تبخاس که از عظامه امراء شام بود نقل فرمود
و در آن محل دل کشا که عمارتی بود بغایت نزه و جان نزای
از امعان بوارق توفیق ضمیر مذیر صاحب قران جهانگیر نقش
پذیر تصویر این معنی شد که در مملکتی بدین سعت و آیین
مردم بهوا و هوس این همه عمارات مستحکم و مواضع نزه و خرم
و باغهای دل کشا و سراهای فرح افزا ساخته اند و پوداخته
و از برای حرمهای پیغمبر علیہ و علی اهل بیتہ افضل الصلوٰۃ
و السلام نه از روی سروت و نه از راه دین داری مردی را
همت آن نبوده که بر سر ضریح مبارک ایشان چهار دیواری
برآرد و چون زبان استعجاب آنحضرت باداء این معنی گوهر بار
گشت اشارت علیہ بقفاز پیوست تاہران دو مزار شریف
متبرک در قبہ عالی بسازند و اتمام آن را بمہدہ اہتمام
امیرزادہ ابابکر و امیرزادہ خلیل سلطان و از امراء امیر

شیخ نورالدین و علی سلطان و منگلی خواجه ساخت و بمدت
بیست و پنج روز دو گنبد فلک مثال از سنگ سفید تراشیده
سمت استکمال یافت و چون نقد رایج در آن بلاد فقره مغشوش
ظاهری جهت تخفیف حمل آن بر حسب فرمان قضا جریان
نقره و زر را گاه بسته و بخلاف برده مسکوک گردانیدند و تنکجات
صد مثقالی و پنجاه مثقالی و ده مثقالی و غیر آن با اسم و
القاب همایون مشرف ساختند و بسیاری نقره در میان لشکریان
بجای بود که بمدت اندک از حاصل دارالضرب اردوی اعلی
شش صد هزار دینار کبکی بوصول پیوست و اشارت علیه
صادر شد که فتح نامها بمستقر سریر سلطنت و دیگر ممالک
ایران و توران ارسال نمایند منشیان بلاغت شعار و کتاب
براعت آثار بکلک لطایف گذار ظرایف نگار ظفر نامها
پرداختند و مپهران برق سرعت را باطراف و جوانب عالم
روان ساختند و از آن تنکجات طلا و نقره که در تخت شام بعز
فرخنده نام عالی زینت یافته بود بحضرات و شاهزادگان و
سایر اشراف و اعیان ممالک ایران و توران پیلاک فرستادند
صاحبقران گیتی ستان خواجه حسن را بتعجیل پیش امیرزاده
میران شاه و امیرزاده شاهرخ فرستاد که امیر سلیمان شاه
و امیر جهان شاه بطرف دریای افرنج و آن نواحی و حوالی را
ناشر عهده بنامند و ایشان تمامت آن ولایت را بسناپک

مراکب تسلط و استیلاء سپرده اموال و اسباب بسیار گرفتند و بکنعان معاودت نمودند در نضاعیف این احوال حضرت صاحب قران را مرضی طاری شد و چند روز بواسطه ماده که بر پشت مبارک که پشت گرمی اسلام و اسلامیان بدان بود ریخت و بقوحه انجامید و مزاج همایون از نهج اعتدال انحراف یافت و به بیماری صعب مفضی شد و از امراء که ملازم بودند این قضیه را کتابت کرده بکنعان فرستادند تا شاهزادگان و امراء بزرگ بزودی معاودت فرمایند مقارن وصول ایشان آن عارضه رو بانحطاط آورده از داروخانه و اذراضت فهوریشفین بزودی شفاپذیر گشت و در آن اثنا حضرت صاحبقران را اذیشه رونمود و در مجمع خاص از سادات و علماء و امراء و ارکان دولت فرمود که همیشه بسمع ما میرسید که در آن زمان که مروانیان با اهل بیت نبی بتخصیص باداماد و عم زاده و رعی او علی مرتضی علی المصطفی و علیه الصلوة والسلام عداوت می ورزیدند و آنچه میتوانستند از حرب و قتل و اسر در باره آن زمره واجب التعظیم بتقدیم میرسانیدند اهل شام با ایشان در آن افعال ذمیمه و حرکات ناپسندیده موافق بودند و معارفت می نمودند و عقل این معنی را بغایت غریب و مستبعد می شمرد که چگونه طایفه که از امت بهترین پیغمبران باشند بمیامین انوار هدایت

و ارشاد او از تیه کفر و ضلالت رهیده بدارالسلام اسلام و عرفان
رسیده جانب اهل بیت او بگذارند و با مخالفان ایشان
هم در استقامت گشته هرگونه ستم و بیداد در حق او روا ندارند آن
هذا الشيء عجیب و این زمان آن نقل بتحقیق پیوست که اگر
در واقع نه آن چنان بودی از دیوان عدل پادشاه پادشاهان
چنین جزای و سزای حواله بایشان نرفتی و چون این ماجرا
از خاطر عاظر آن حضرت سر بر زد و بزبان ناقد بیان بگذرانید
بحکم قضیه - حکم الاصل یسری فی الفرع - در جمیع خواطر
اتباع و اشیاع سرایت کرد و در روز چهارشنبه غره شعبان سنه
(ثلاث وثمانمائه) عساکر گردون مآثر دست تسلط و استیلا و
بغهب و بغارت برکشادند و روی قهر بشهر نهادند * * * نظم *
* بهر گوشه یغما و تاراج خواست *
* زمانه بنرسید و زنهار خواست *
* خروش خلائق بگردون رسید *
* نوگفتی که صور قیامت دمید *
* همه بام زن بد همه کوی مرد *
* همه شهر شور و همه چرخ گرد *

اهالی دمشق را از ذکور و اناث الحجه کرده اند و اموال و نجملات
ایشان بغارت بردند و از بسیاری زر و جواهر و نفایس و امتعه
واقمشه فاختر و هرگونه اسباب و تفسوقات منکاتر صورت

و اخرجت الارض اثقالها مشاهده افتاد و لسان تعجب
 همگنان از بسیاری آن مآلها بفقوای و قال الانسان مآلها
 قابل گشت و الحق کثرت غنایم آن مملکت بحیثیتی بود که
 چهارپایان اردوی بآن عظمت با آن همه اسپ و استر و شتر
 زیادتی که از حدود سیواس باز بدست لشکریان آمده بود
 بحمل آن و فانیکرد و بسی مردم نفایس و اقمشه و رخوت
 مصری و قبرسی و روسی و غیر آن که در اول و هله گرفته
 بودند می انداختند و نقود و جواهر و ادانی زر و نقره
 بار می کردند این معنی از بسیاری مردم صادق القول که
 برای العین مشاهده کرده بودند استماع رفته و چون وضع
 عمارات دمشق چنان افتاده که طبقه زیر از سنگ بر آورده اند
 و بر بالای آن دو طبقه و سه طبقه از چوب ساخته و در
 اکثر مواضع از برای تزویق و تزیین آن را رنگ و روغن داده
 بغایت قابل احتراق است و چون آتش معاذاً بالله در
 موضعی می افتد با آنکه قضات و اکابر و اعیان در زمان متوجه
 ندارند آن میشوند و عامه مردم بمعی تمام می کوشند تا
 مقدار محله و زیاده سوخته نشود آتش فرو نمی نشیند و این
 واقعه در ایام امن و استقامت بسیار اتفاق می افتد و
 درین و لا روز پنجشنبه دوم شعبان بی قصد و اختیار کسی آتش
 در شهر افتاد مردم را از پریشانی و سراسیمگی پروای اطفاء

آن وسعی در آن نبود • • نظم •

- جهان پالت از آتش چنان برفروخت •
- که زیر زمین گاو و ماهی بسوخت •
- ز پاشیدن آتش از هر کران •
- همی ریخت گفتمی ز چرخ اختران •
- چو جوشنده دریای از سفد روس^(۱) •
- بخارش همه زبده آبفوس •
- کجا خانه بد ز خوبی بهشت •
- از آتش دمان دوزخی گشت زشت •

و چون حسن اهتمام حضرت صاحب قران دین پرور در باره
 محافظت مساجد و بقاع خیر بسیار بود امیر شاه ملک را
 بفرستاد تا جامع بنی امیه را از آسیب آتش صیانت نماید
 و چون سقف آن نیز از چوب بود و قطعهای اسرب بجای بام
 اندوده بر بالای آن زده در آن وقت پرتو شعله قهر الهی
 بر آن دیار نافته بود هر چند لشکریان کوشش زیاده کردند
 آتش قهر افروخته تر گشت تا بعدی که منار شرقی آن
 مسجد که مجموع از سنگ برافراخته بودند تمام خاکستر گشت
 و فروریخت مگر منار عروس که بلسان نبوت بمنار بیضا مذکور
 شده و وعده رفته که حضرت مسیح علی نبینا و علیه الصلوٰة

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعضی کتب بجای آن (هند و روس) است •

و السلام بدان مزار نزول خواهد فرمود چه باوجود آنکه اصلش از چوب است و ظاهر آنرا بگچ اندوده اند بسلامت بماند و چون دمشق بکلی بسوخت و آنچه در آنجا بود بتاراج رفت و سایر ولایات شام را ناخته بودند و غارتیده رای صواب نمای جهان آرای خسرو گیتی کشای عزم مراجعت نصیم فرمود و اشارت علیه از موقف مرحمت صدر یافت که اسیران دمشق و سایر ولایات شام را رها کند و جلال الاسلام مامور شد که بانمام آن مهم قیام نموده همه را جمع آورده باندرون شهر دمشق رساند بر حسب فرموده بفغان پیوست * * * نظم *

- * قصه بسیار است ثبتش نا گزیر *
- * خامه توفیق با دم دست گیر *
- * تا کنم ز آثار این گیتی سنان *
- * پرز گوهر دامن آخر زمان *
- * صورتی کاتار این دولت گذاشت *
- * دولتی دیگر چنین قوت نداشت *
- * گرچه بسیار از افاضل پیش ازین *
- * لفظ پردازان معنی آفرین *
- * ضبط احوال سلاطین کرده اند *
- * هم به نثر و هم بنظم آورده اند *
- * کس بتاریخی نکرد از باستان *

- زمین نمط تحقیق یک یک داستان •
- گشته روشن صورت هر ماجرا •
- جمله تا چون بود وکی شد در کجا •
- حله این طرز را من بود و تار •
- کی توانم کرد چون من صد هزار •
- در ره اخلاص می پریم بسور •
- تا بود دخیلی دران با هم مگر •
- گرچه کلکم مرغ این انجیر نیست •
- صدق نیست قابل تغییر نیست •
- در چه مغفل از قوت من برتر است •
- دولت صاحب قرانی یار است •
- آخر این معنی ز اول گفته شد •
- کین گهرهای گزین چون سفته شد •
- ز النفسات خاطر فیاض شاه •
- آن بدولت ملک و ملت را پناه •
- داور دین پرور والا گهسور •
- زر ملک ملزم بتفضیل بشر •
- زبده تکوین مغیث ملک و دین •
- عدل عامش رحمة للعالمین •
- شاه ابوالفتح ثریا منزلت •

- مائة اوج ملك و تابش معدلت •
- لاجرم هست اهل دل را در جهان •
- ذکرو ابراهیم سلطان حوز جان •
- رفعتِ شانِش باسکاتِ ادب •
- نطق را گاه مدیحتش بسته لب •
- پایتِ قدرش برون از دركِ وهم •
- قاصراز دامنِ وصفش دستِ فهم •
- عدلش از گردون بریده راه آه •
- لال از انصافش زبان داد خواه •
- نیرِ عدلش برآمد مرتفع •
- ظلمتِ ظلم از جهان شد منقطع •
- شحنة عدلش جهان را زیب داد •
- تاقیسات امن از آسیب داد •
- اخترِ امرش بهر کشور که تافت •
- از ستم کس خاطری برهم نیافت •
- پرتو جودش بهر کس کافق^(۱) داد •
- حاجتش دیگر نیامد هیچ یاد •
- فذسه د: ایام تیغش فاپدید^(۲) •

(۱) در سه نسخه بجای « کافق» - (کوفق» (۲) در بعض نسخه

بجای « تیغش - (عدلش) دیده شد •

- گنج هر مقصود را کلکش کلید •
- بارک الله خامه دربار او •
- شاخ اقبال است دولت بار او •
- نقش بند حله حوری وحی •
- شقه باف کسوت صوری وحی •
- این فضائل زینت تاج مهی است •
- منشأ آن شاهی و فرمان دهی است •
- عالم عرفان جهان دیگر است •
- رتبه معنی صورت برتر است •
- ظاهرش مشغول نظم ملک و دین •
- جان انیس حضرت جان آفرین •
- بر دلش نور تجلی یافته •
- بهره از علم لدنی یافته •
- گوهر بحر ضمیرش سرّ غیب •
- و آنچه اورانیدست همقائیدست و عیب •
- چتر السلطان ظل الله را •
- اوست صاحب حق تاج و گاه را •
- یارب این اقبال را پاینده دار •
- کامرانی حاصل و توفیق یار •
- تا ابد باد این سعادت بر مزید •

- ربع مسکون ملک و سگانش عیبید •
- باطن از انوار عرفان مستنیر •
- مظهر فرمان دیان قدیر •

گفتار در مراجعت نمودن رأیت

نصرت فرجام از دیار شام

روز شنبه چهارم شعبان موافق اوایل ییلان نیل که خسرو هفت اقلیم گردون به بیت الشرف خویش معاودت نموده بود حضرت صاحبقران بی‌همال بسعادت و اقبال از قبایب که در ظاهر دمشق بجانب مصر واقع است نهضت نمود و برای تاره و نیک روان شده در غوطه نزول فرمود و از آنجا اشارت علیه صدور یافت که دو مثال متحتم الامثال قلمی گردد مضمون یکی آنکه امیرزاده محمد سلطان که بر حسب فرمان قضا جویان در سرحد مغولستان نشسته بود محافظت و ضبط آن حدود را بعهده خداداد حسینی و بردی بیگ ساریوغا و دیگر امراء که آنجا بودند کرده خود متوجه درگاه عالم پناه شود که ایالت تخت هولاکو خان نامزد استحقاق و استیصال او شده و مضمون مثال دیگر آنکه مهد اعلی تومن آغا با فرزندان روی توجه بمسکر ظفوقرین آوردند و چون احکام لازم الاتباع بهموسبارک موشح گشت مصحوب دانه خواجه روانه

داشتند چون اردوی کیهان پوی از غوطه کوچ کرده و از قاره
و نیک گذشته بعد از قطع سه منزل هرای حمص از غبار موگب
همایون عطر ساگشت اهالی آنجا بارشاد سعادت از طریق
مستقیم متابعت و انقیاد انحراف نجسته بودند لاجرم از عبور
لشکر منصور هیچ تشویش و ضرر بحال ایشان راه نیافت و
حضرت صاحبقران بامراء مشورت فرموده یولیع عالم مطاع بغفاد
پیوست که از بونغار امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیر
سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین باده هزار سوار بطرف شهر
تدمر که سلیمان نبی علی نبیقا و علیه الصلوة والسلام احداث
فرموده بود و عمارات آن از سنگ تراشیده است روان شوند
و حشم ذوالقدر که در آن صحاری گریخته میرفتند ناخت کنند
و از بونغار امیرزاده سلطان حسین و امیر بوندق با پنجم هزار
سوار متوجه صوب انطاکیه گردند و از قول امیرزاده خلیل
سلطان رستم طغی بوغا برلاس و ثمر خواجه آق بوغا و علی
سلطان تواجی و دولت ثمر تواجی و نوکل قرقر با پانزده هزار
سوار بقصد ترکمانان کوپک که بکنار فرات نشسته بودند آن صوب
را و جهت توجه سازند مجموع بر حسب فرمان روان شدند و لشکر
بونغار تا شهر تدمر بشتاب رفته کمابیش دو بیست هزار گوسفند
از احشام ذوالقدر بگرفتند و ایشان با شتر و اسب گریخته خود
را ببادیه مکه انداختند و شاهزادگان و امراء با عساکر منصور

از آنجا بازگشته و از چول عبور نموده بکنار فرات آمدند و بهالای آب روان شدند و سپاه جرنغار چون به نزد یک انطاکیه رسیدند آب عاصی در راه انداخته بودند و گل ولای عظیم بود آنچه در آن حوالی یافتند غارت کردند و عغان بصوب حلب تافتند و در راه بالشکر قول که در ظل رایست امیرزاده خلیل سلطان بود ملحق شدند و با اتفاق توجه نموده در کنار فرات بحوالی قلعة الروم بترکمانان رسیدند ایشان از سرجهل پای نهور پنهان شدند و دست جلالت بجزگ و پیکار برکشادند *

* نظم *

- غریب جنگ جویان رفتند برمیغ *
- روان شد سیل خون از چشمه تیغ *
- سندان حالی زبان از بند بکشاد *
- دایران را پیام مرگ می داد *
- زدست نامداران زهر دست *
- همی لوزید رمح و نیز می جست *

و چون مقابله با سپاه پیروزانه حد آن سرگشتگان برگشته روز بود شیخ حسین پسر کوپک که کلان تر ایشان بود کشته شد و دیگر برادرانش با اتباع روی عجز را اضطوار بهنادیه فرار آوردند و بسیاری از ایشان بقتل آمد و غنایم فرادان از اسپ و شتر و گله و رومه ضمیمه دیگر فتوحات عساکر گردون مآثر گشت و

از انجمله گوسفند از هشتصد هزار سر زیاده بود و لشکریان از راندن اسب و شتر و دیگر مواشی به تنگ آمدند و چون رایت نصرت انما حوالی حمی رسید مردم آنجا از شقاوت و بدبختی اظهار مخالفت نموده عماراتی که سپاه ظفر پناه گاه توجه ساخته بودند مجموع کفده بودند و ویران کرده از آن حرکت ناپسندیده شعله خشم جهان سوز اشتعال یافت و لشکریان هر چه در آن شهر بود بباد تاراج بردادند و سگانش را اسیر کرده آتش در مساکن و اماکن شان نهادند • • • نظم •

• چو بودند پاک آنچه شایسته بود •

• زدند آتش اندر همه شهر زود •

• همه بوم و بر آتش و گرد خاست •

• زهر سوخروش زن و مرد خاست •

حضرت صاحب قران از آنجا روان گشته متوجه جانب حلب شد و از دمشق تا حلب هفتاد فرسخ است و چون منازل و مراحل قطع کرده بآن نواحی رسید سید عزالدین هزارگرمی و شاه شاهان و موسی تویبوغا و دیگر امراء قوشون که در قلعه حلب بودند بر حسب فرموده آن را باز زمین برابر ساختند و از شهر بقیه که مانده بود بسوختند و اقبال آسا بموکب ظفر قرین پیوستند و رایت فتح آیت از آنجا بچهار کوچ بکنار آب فرات رسیدند و درین محل امیرزاده رستم و امیرزاده